



مسئولیت متن و شکل بدوش نویسنده مضمون میباشد، عقیده نویسنده لزوماً نظر افغان جرمن آنلاين نمی باشد

۲۰۲۵ / ۱۰ / ۳

کانیداکادمیسین سیستمی

## مروری بر زندگی امیر دوست محمد ختن

(قسمت هفتم)

### نتیجه:

قابل یادآوری است که نگارنده قصد آن ندارد تا مرده امیر را از قبر بکشد و برکسی قدرت قرار بدهد، ولی میخواهد توجه اهل بصیرت را به این نکته معطوف نماید که در کار قضاوت تاریخ نباید از تعصب کار گرفت و حکم صادر کرد و تمام ملامتی ها و کاستی ها را متوجه زعیم و امیر کشور نمود، بلکه سران اقوام و خوانین کابل و پروان که فریب پول و امتیاز و مقام انگلیس و شاه شجاع را خوردند و پشت امیر را در مواقع ضروری خالی کردند نیز در این ملامتی ها شریک اند.

من فکر میکنم که تسلیمی امیر دوست محمد خان به انگلیس ها ، به معنی تسلیم دادن کشور به انگلیس ها نیست ، زیرا او این عمل را در هنگامی انجام داده که دیگر نه او امیر افغانستان بود و نه اختیاردار کشور و ۱۵۰ نفر از اعضای فامیلش در اسارت دشمن بودند، ولی بدا به حال آنانی که بخاطر رسیدن به قدرت یا انحصار قدرت ، علاوه بر تسلیم کردن خود به دشمنان وطن، افغانستان را هم به دشمنان میهن تسلیم کردند.

و قتیکه امیر دوست محمد خان رهبر کشور بود و مسئولیت دفاع از میهن در برابر تجاوز بیگانه را داشت ، برای دفاع از وطن مردانه کمر بست و آنچه لازمه یک جهاد بود انجام داد . در جرگه گنج علم (یا علم گنج) کابل ، مردم را به وظایف میهنی و ملی ایشان متوجه ساخت و با لشکری که آماده کرده بود در ارغنده موضع گرفت و دستورات لازم جنگی را به هریک از سران لشکر و خوانین کابل داد. مگر پول و تبلیغ دشمن صفوف لشکر او را متزلزل ساخت . او یک بار دیگر به درون خیمه های سران و بزرگان رفت و قرآن را شفیع گردانید تا دست از مبارزه و جهاد بر ضد انگلیس ها بر نگیرند، اما خوانین و سران کابل ، خواهش و الحاح و فریاد او را نشنیدند و او را در میدان جنگ ارغنده ، یکه و تنها رها کردند و با تسلیم کردن خود و شهر کابل تا میدان و وردک به پیشواز دشمن شتافتند.

اکنون نیز در روز سوم نبرد با انگلیس ها در پروان (صبح سوم نوامبر ۱۸۴۰) با خیانت یکی دیگر از خوانین پروان بنام سرفراز خان مواجه شد که قصد دستگیری او را کرده بود ، امیر با در نظر داشت قوت تفتین انگلیس و با درک عدم صداقت برخی از خوانین مؤثر و مقتدر پروان در برابر پول و تبلیغ دشمن ، حق داشت برای نجات خود و فامیل ۱۵۰ نفره اش که اینک در قید انگلیس ها ، به سر می بردند ، چاره ای بسنجد و راهی را انتخاب کند که به نجات خود از اسارت در دست هموطن خود و تسلیم دادنش به شاه شجاع رقیب خانوادگی او بینجامد. در آن لحظات حساس و خطیر، که هنوز جنگ کاملاً به نفع انگلیس ها نه لغزیده بود، راه معقول در نظرش همان بود تا خود را به کابل بکشد و به دشمن مکار و هوشیارتر خویشتن را تسلیم کند.

د پانو شمیره: له ۱ تره

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ [maqalat@afghan-german.de](mailto:maqalat@afghan-german.de) یادونه: دلیکني د لیکنيزي بني پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرلو مخکي په خیر و لولئ

شام روز ۴ نومبر امیرخود را به مکناتن تسلیم نمود. بنابر سراج التواریخ ، امیر، پس از ملاقات با میر مسجدی خان ، با سه تن به سوی کابل کشید. و وقتی مکناتن او را دیداز اسپ فرود آمد و دست داد و به ساختمانی او را فرود آورد که خود امیر آن را در بالاحصار ساخته بود. امیر قبل از نشستن شمشیرش را از کمر باز کرد و در پیش مکناتن گذاشت ، مکناتن از روی احترام دوباره آن را به امیر تقدیم نمود و گفت : «امیر صاحب ، شما به هندوستان می روید؟» امیر گفت : نزد شما آمده ام ، هرچه بگوئید پذیراست . مکناتن گفت : «محمد افضل پسر امیر با سپاه ما سرگرم جنگ است ، برایش بنویسید که از جنگ دست گرفته نزد شما بیاید» امیر چاقو و عینک خود را همدست سواری به طور نشانی نزد سردار افضل خان فرستاد و او نزد پدرش آمد.<sup>۱</sup>

امیر هشت روز دیگر منتظر ماند تا تمام خاندان ۱۴۹ نفره امیر از غزنی به کابل رسیدند و بعد به هند تبعید شدند. امیر دوست محمدخان در ۱۲ نوامبر ۱۸۴۰ در تحت نظارت کپتان نکولسن و یک قطعه سواره از راه جلال آباد در حالی که حبس بود به هندوستان فرستاده شد و خانواده امیر به یک روایت از طریق غزنی به پشاور برده شدند و در پشاور به امیر پیوستند و از آنجا به کلکته تبعید گردیدند.<sup>۲</sup>

از خاندان امیر در کابل نواب جبار خان برادرش و نواب محمد زمان خان، برادر زاده اش و سردار محمدعثمانخان و سردار شمس الدین خان باعایله های شان باقی ماندند که در قیام عمومی کابل درنومبر سال ۱۸۴۱ نقش محوری و موثر داشتند.

خلاصه زندگی امیر ، درست به دو رخ یک سکه قابل توجه می ماند که در یک رخ آن ، امیر را مردی سخت فعال ، متشبث ، شجاع ، متهور، پیکار جو، قدرت طلب ، زورآزما، پیروزمند و سپهسالاری بی نهایت هوشیار و جنگ آوری متهور و بی باک جلوه میدهد. این رخ سکه ، دوران زندگی سیاسی امیر را تا روز ۳ نومبر ۱۸۴۰ بیان میدارد. و هیچ سند و دستاویزی نمی توان ارائه کرد که او را ترسو و جبون نشان بدهد و یا اینکه در سیاست ، نا پخته و ناسنجیده و مردی بی تجربه ثابت بسازد. و اما رخ دیگر این سکه ، دوران زمامداری امیر دوست محمد خان، پس از باز گشت او از زندان بخارا وزندان هند است . در این رخ سکه ، امیر را مردی محافظه کار، سیاستمدار درونگرا ، و دوراندیش و زیرکتر از دوران پیشین می یابیم. این بار امیردوست محمدخان ، نیت و آمالش را حتی به نزدیک ترین اعضای خانواده اش ، نه به سردار اکبر خان ، نه به سردار غلام حیدرخان ولیعهدش و حتی به شیرعلی خان هم نمی گفت . بزرگترین آرزوی امیر در این دوره امارتش ، وحدت سیاسی ولایات دوردست از مرکز، چون قندهار و هرات و بلخ و میمنه و بدخشان بود که آن را با تأنی و تأمل عملی کرد و آخرین آرزویش با الحاق هرات به کابل دو هفته قبل از مرگش تحقق یافت .

امیردردور دوم امارتش درس سیاست را خوبتر یادگرفته بود. او یادگرفته بود که افغانستان ضعیف نمیتواند با ابرقدرت انگلیس زورآزمائی کند و برای بقای خود بهتر است بجای دشمنی با انگلیس از در دوستی پیش آید و دوست و دشمن انگلیس را دوست و دشمن خودقبول کند. ازاینست که امیردر دوره دوم امارتش دست به کاری نمیزد که خشم انگلیس را برانگیزد.

## کرکتر و شخصیت امیر:

<sup>۱</sup> - سراج التواریخ ، ج ۱، صص ۱۵۸- ۱۵۹ ، بالاحصار کابل و پیش آمدهای تاریخی ، ج ۲، ص ۲۳۷

<sup>۲</sup> - غبار، افغانستان درمسیرتاریخ، ج ۱، ص ۵۴۳

امیر دوست محمدخان کدام شخصیت تحصیل کرده و تعلیم دیده سیاسی- نظامی نبود. در هفت سالگی از مجبت پدر محروم گردید و در سایه عطوفت مادر و برادر بزرگش فتح خان بزرگ شد. سواد خواندن و نوشتن را از مدرسه های سنتی نزد ملا فراگرفت ، اما مسایل کشور داری و کشورگشائی را از مدرسه عملی میدانهای نبرد درکنار برادر بزرگ خود وزیرفتح خان کسب کرده بود.

در شرایط و اوضاعی سیاسی قرن نهم افغانستان میتوان گفت که او یکی از هوشیارترین و دراک ترین و شجاع ترین افرادی بود که میخواست بر اوضاع سیاسی و نظامی کشور تسلط و کنترل داشته باشد و قلمرو این قدرت را حتی الامکان تا مرزهای امپراتوری احمدشاهی توسعه دهد.

موهن لال، که در سالهای ۱۸۳۷ و ۱۸۳۸ در کابل امیر را از نزدیک دیده و با وزیران و کارمندان مقرب او تماس نزدیک داشته، در مورد کرکتر و شخصیت امیر مینویسد: امیر دوست محمدخان در حیات خود به انواع مشالقتها مواجه شده و با انواع مشکلات پنجه نرم کرده و تجربه اندوخته است. بارها اتفاق افتاده که این کوچکترین پسر پانیده خان شبها گرسنه سر بر زمین سخت گذاشته بخوابد. " من خودم بگوشتهای خود از زبان سردار دوست محمدخان شنیده ام که میگفت: بدون خوراک و غذا برای مدت سه تا چهار شبانه روز متواتر گذشتانده و شبها را فقط با خوردن یک لقمه نان خشک و یا یک لب گندم بریان سحر کرده است. چه بسا اوقات که روی زمین خشک خوابیده و سنگ را بالشت ساخته است، و در حالی که از این ناداری و ناتوانی همیشه قلب افکار ( پردرد) داشت، برخورد و صحبت او همیشه با سیمای بشاش همراه با تبسم و مزاح صورت میگرفت. "

موهن لال می افزاید: " با وجود این چنین طرز زندگی ناخوش آیند ، دوست محمدخان هیچگاه از چوکات تعقل خارج نشد و در عین زمان تمام علایم صداقت ظاهری و رندی درونی خود را حفظ کرده است. او برای ارتقاء و احراز قدرت با تمام وسایل ممکن تلاش میورزید، بنابراین در برابر دشمنی ها و حسادتها همیشه از گذشت و نرمش و خوشنود ساختن طرف کار میگرفت. زبان شیرین و نرم سردار که همیشه تعریف و صفات طرف را در بر میداشت و خود را از برادران بزرگتر، متواضع تر نشان میداد، بعضی اوقات برادران او را از کردار و رفتارشان [در برابر او] خجل می ساخت و در عین زمان از تدبیر و فراست عالی او متعجب میشدند. به این ترتیب او توانسته بود برای موفقیت و احراز مقام برجسته روش و انضباطی را طرح و رعایت نماید که هیچکدام از برادران موجودیت ، موثریت و عاملیت او را نمی توانستند نادیده بگیرند و این نوع روش در قلب خوانین و برادرانش احساس تمجید و خاطرات خوش بجا میگذاشت. " ۳

موهن لال، در مورد مشی کاری امیر میگوید: امیر در بین کابینه خود شخص آرام، محتاط و هوشیار و در میدان جنگ یک قوماندان بسیار عامل است. وی در اعمال ظلم، قتل نیز عین قیافه را تبارز میدهد. امیر دوست محمدخان، به هیچوجه یک حکمران محبوب نیست، اما او اولین حکمران افغانستان است که میدانند چطور سلطه و صلاحیت خود را تطبیق نماید . چطور با خلاف کاران مؤثرانه معامله کند. امیر در یک مورد بسیار شهرت و محبوبیت دارد و آن اینست که : هر مردی که تقاضای عدالت را نماید میتواند او را در سرک و جاده ایستاده کند و دست و جامه او را قایم بگیرد، حتی یکبار بریش او چنگ زدند. و میتوانند به او درشت و ناسزا بگویند که چرا به داد آنها نرسیده است؟ و در تمام این حالات امیر به آرامی و خون سردی و بدون هرنوع اخلال و قهر به شنیدن عرایض و دادخواهی مردم ادامه میداد. چندین بار گروه های مردم بطور دسته جمعی به نزدیک قصر امیر رفته و با بلند نمودن نعره های "داد" و عدالت گوسهای شنوندگان

را کرساخته اند. در مجموع هرنوع انزجار یا نفرتی که به امیرنسبت داده شود، حقیقت غیر قابل انکار اینست که او یگانه شخصیت است که لیاقت حکمرانی کابل را دارد.

امیر هرروز صبح قبل از طلوع شفق بیدارمیشود، غسل میکند و نماز میخواند و بعد از آن هرصبح به تلاوت قرآن می پردازد. بعد از آن محمود آخند زاده مقداری تاریخ و ادبیات به او تدریس میکند. سپس او مامورین دولت را بطور انفرادی می پذیرد. بعد از آن بدربار میرود و دربار را دایر میسازد. معمولاً تا ساعت یک بجه روز به دربار می نشیند، تا این وقت صبحانه یا طعام چاشت خود را خورده می باشد و بعد از آن تا ساعت ۴ بعد از ظهر می خوابد. بعد از آن نماز می گزارد و معمولاً بسواری اسب به دیدن "کمند" های اسب خود میرود و از آنجا بقصر شاه می رفته با نزدیکان دربار و دوستان خود طعام شب را صرف میکند. آنگاه درباره اجراءات روز بعد و پلانهای آینده خود را با مشاورین صحبت و تبادل نظر میکند، و درتصورات، تمایلات، خصلت ها و پیشروی های دولت های خارجی نیز صحبت میشود. بعضی اوقات شطرنج واکثر اوقات موسیقی وسیله خوش گذارنی مجالس شبانه قرارمیگیرد.

بدین نهج امیر هرشب تا یک بجه شب مصروف می باشد. بعد از آن تمام اراکین دربار رخصت میشوند و امیر در اپارتمان زوجه های خود استراحت مینماید. زوجه های امیر اطاقهای علیحده دارند و امیر به هر زوجه خود یک شب نوبت میدهد و شب بعد به اطاق زوجه دیگر میرود و به هیچ زوجه دوشب متواتر نوبت داده نمیشود، مگر به مادر محمد اکبر خان.<sup>۴</sup>

داکترلیو، دانشمند انگلیسی که چندین کتاب در مورد زبان پشتو و مردم و نژادهای افغانستان نوشته است، در باره امیر دوست محمد خان اینطور ابراز نظر کرده: "امیر دوست محمد خان که مردم او را امیرکبیر می نامند، یک پادشاه محبوب و موفق زمان خود بود. مردم از دلاوری، مردانگی، و پیروزی او در جنگها تمجید میکنند. امیر دوست محمد خان درحالی که به خاطر اتخاذ روش ساده در زندگی، مهمان نوازی، و عدالت پسندی که به هرکس اجازه ورود به دربار را میداد تا شکایت خود را بگوش او برساند، در میان تمام مردم محبوبیت داشت، مگر در مدت حکومت طولانی خود برای بهبود زندگانی مردم کاری نکرد. همچنان وی در چار دیواری اسلام خود را محصور کرد و مردم را در جهالت قرون وسطائی نگهداشت. سیاستی که تا پایان زندگی امیر بر آن سخت ایستاده بود، این بود که استقلال افغانستان را یگانه راه سر افرازی میدانست."<sup>۵</sup>

امیر دوست محمد خان تا آخر عمر عنوان پادشاهی اختیار نکرد و به همان لقب ساده «امیر» اکتفا نمود. دربار او هم مانند لقبش ساده و بی پیرایه بود و شکوه و جلال دربار تیمورشاه و پسران او را نداشت و بگفته فرهنگ، حتی از دربار احمدشاه هم ساده تر بود و القاب پر طنطنه ترکی و عربی که سدوزائیان به تقلید از دربار ایران به عمال دولت داده بودند، در عصر او، به کلی متروک شد و یا به حد اقل تنزیل یافت. شکی نیست که این سادگی و عدم علاقه به زرق و برق ظاهری دربار، که معمولاً در مشرق زمین شاهان آن را به عنوان نشانه قدرت و شوکت و عظمت خود به رخ مردم می کشیدند، ناشی از خصلت و اخلاق شخصی امیر بود. امیر عادت نداشت دارائی دولت را در راه خوشگذرانی شخصی خود مصرف نماید و یا به القاب میان خالی خود نمائی کند.

فرهنگ از قول یک محقق انگلیسی که امیر را در آخر عمرش از نزدیک دیده، چنین مینویسد: «امیر

<sup>۴</sup> - موهن لال، همان، ج۱، ص ۲۱۸- ۲۱۹

<sup>۵</sup> - پوهاند داکتر حبیب الله تری، دمشق به پاسمان کې دمغرب ستوری، ص ۱۲۵- ۱۲۶

مردی بود بلندقامت ، دارای اندام ظریف و سیمای شاهانه، اطوار مؤدب و چشمان نافذ و گرمی صحبتش از اراده قوی و زرنگی و استعداد ذاتی او حکایت میکرد. بی پرده سخن میگفت و هرچیز را بی مجامله و تعارف به نامش یاد میکرد. دارای قوت جسمانی فوق العاده بود و نیرویش را توسط فعالیت بدنی دایمی و اجتناب از عیاشی و تن پروری تا آخر عمرش که به هفتاد و دو سال رسیده بود ،حفظ کرد.»<sup>۶</sup>

(پایان قسمت هفتم)

---

<sup>۶</sup> - فرهنگ،همان، افغانستان در پنج قرن اخیر،ج۱،صص۳۰۴- ۳۰۵

د پانو شمیره: له ۵ تر ۵

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ [maqalat@afghan-german.de](mailto:maqalat@afghan-german.de) یادونه: دلیکنې د لیکنیزې بڼې پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هيله من یو خپله لیکنه له رالیږلو مخکې په څیر و لولئ